

خواجه نصیرالدین طوسی و نقش او در گسترش تشیع و حفظ آثار اسلامی

نویسنده: دکتر سیدحسین امین
ترجمه، تلخیص و تحقیق: مهدی زندیه**

اشاره

دکتر سیدحسین الامین، نویسنده و مورخ شیعی، فرزند علامه سید محسن الامین، در سال ۱۹۰۸ م در دمشق متولد شد و در سال ۲۰۰۲ م در جبل عامل لبنان چشم از جهان فرو بست. از وی ده‌ها اثر بالارزش علمی بر جای مانده است که از میان آن‌ها سه اثر جایگاه مهمی دارند: *اعیان الشیعه* (از حرفش به بعد)، *مستدرکات اعیان الشیعه* و *دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*. کتاب *الاسماعیلیون و المغول و نصیرالدین الطوسی* یکی از آثار با ارزش اوست که برای اولین بار در سال ۱۹۹۷ م در بیروت به چاپ رسید و با سفارش مؤسسه «الغدیر» وابسته به مؤسسه «دائرة المعارف فقه اهل البیت» توسط مترجم ترجمه شد و اینک در دست چاپ است.

اصل این کتاب سیصد صفحه‌ای می‌کوشد تا از دو حادثه تاریخی ابهام‌زدایی کند: یکی ماجرای دست داشتن، بلکه امر بودن خواجه نصیرالدین در ویرانی و کتاب‌سوزی بغداد و قتل خلیفه عباسی؛ و دیگری جدا کردن دو فرقه اسماعیلیه و مستعلیه (نزاریه) از یکدیگر و بدین وسیله رفع تهمت و دفاع از فاطمیان در مقابل نزاریان. اما در لایه‌لای بیانی این دو مطلب، مطالب سودمند دیگری هم یافت می‌شوند که از جمله آن‌ها، نقش خواجه در گسترش تشیع و حفظ آثار اسلامی است که مؤلف محترم استطراداً در برخی فصول و به طور پراکنده به آن‌ها اشاره کرده است. مترجم از تلخیص و چینش آن‌ها کنار هم، مقاله حاضر را تهیه نموده است.

شایان ذکر است که کلیه پی‌نوشت‌های این مقاله از مترجم است، مگر در یکی دو مورد که آن هم مؤلف محترم صرفاً به ذکر نام کتاب بدون ذکر صفحه و دیگر ویژگی‌های آن اکتفا کرده است.***

زندگی پیش از حمله مغول‌ها

محمد بن محمد بن حسن طوسی، مشهور به «خواجه نصیرالدین طوسی»، سال ۵۹۷ هـ ق در طوس چشم به جهان گشود و در روز عید غدیر سال ۶۷۲ هـ ق در بغداد چشم از جهان فرو بست و در کاظمین به خاک سپرده شد.^(۱) او در دامان پدرش، محمد بن حسن، که از زمره فقها و محدثان بود، پرورش یافت و تحت نظر او رشد کرد.^(۲) او پس از آنکه علوم ادبی را به خوبی فراگرفت، به تحصیل فقه، منطق، فلسفه و ریاضیات روی آورد؛ فقه را نزد پدرش آموخت و مدتی در دروس دایی اش، نورالدین علی بن محمد، حضور یافت. برخی معتقدند: او مقدمات منطق و فلسفه را نیز نزد او آموخت. وی مقدمات ریاضیات را در طوس، نزد کمال الدین محمد صاحب فراگرفت، سپس به نیشابور - یعنی مکانی که در آن عصر مرکز علمی با اهمیت و کانون تجمع گروهی از بزرگان فلاسفه، فقها، علما و فضلا بود - سفر کرد.^(۳) در این شهر، مدتی ماند و از سرچشمه حکمت و معرفت سیراب شد، به طوری که در عنفوان جوانی، در بیشتر علوم و فنون زبردست گردید. وی ظاهراً نیشابور را پیش از آنکه مورد حمله لشکر

مغول قرار گیرد و به ویرانی و نابودی کشیده شود، ترک کرد و به ری کوچ نمود و از آنجا برای حضور در دروس علمای بزرگ به بغداد و موصل رهسپار شد. وی در موصل نزد کمال الدین بن یونس موصلی تلمذ کرد؛ آن‌گاه از سالم بن بدان مصری، که از بزرگان فقهای شیعه محسوب می‌شد، اجازه اجتهاد دریافت نمود و به وطن مراجعت کرد.^(۴)

خواجه نصیرالدین طوسی از جمله کسانی به شمار می‌رود که به کثرت تألیف در علوم و فنون مختلف متداول در عصر خویش اشتهار یافته‌اند؛ علوم هم‌چون تاریخ، ادبیات، فقه، تفسیر، حدیث، حکمت و فلسفه، اخلاق، هندسه، حساب، جبر و مقابله، هیأت، نجوم، علم تقویم و زیج و احکام ستارگان، اسطرلاب و موسیقی، آثار او به سادگی عبارات و خالی بودن از پیچیدگی، قویم بودن معانی و دور بودن از حشر و زواید معروفند. این ویژگی‌ها موجب شدند تا آثار او به حدی مورد رغبت طلاب و اقبال دانشمندان قرار گیرند که طی قرون متمادی، به عنوان کتب درسی در حوزه‌های علمیه مطرح باشند و به همین دلیل، بسیاری از علما به شرح و تحشیه آن‌ها پرداخته‌اند.

تسلیم رکن الدین خورشاه، مدتی را در قلعه «میمون دز» و مدتی دیگر را در قلعه «الموت»، از قلاع اسماعیلیه، سپری کرد.^(۸) یکی از تبعات تسلیم شدن خورشاه این بود که وی و تمامی همراهانش بجز خواجه و دو پزشک نامی، که هلاکو آنان را به اردوی خویش ملحق نمود، به قتل رسیدند.

اینکه چرا خواجه مدتی از زندگی‌اش را در قلاع اسماعیلیه گذراند، تحقیق مستقلی می‌طلبد، اما آنچه مسلم است اینست که دیدگاه ابن تیمیه در این زمینه مغرضانه‌ترین دیدگاه است. وی گفته است: «مهم‌ترین شخصیت اسماعیلی، که بار تمام این وقایع را به دوش کشید، وزیر اسماعیلیان خواجه نصیرالدین طوسی در الموت بود.»^(۹)

قطعاً خواجه اسماعیلی نبوده است، چه رسد به اینکه مهم‌ترین شخصیت و وزیر اسماعیلیان باشد.^(۱۰) حقیقت این است که خواجه نصیرالدین طوسی در طوس متولد شد و در همین شهر تحصیلات اولیه‌اش را آغاز کرد، اما چون در آن زمان نیشابور محل اجتماع دانشمندان و طلاب علوم گوناگون بود، به آن شهر رفت و در درس سراج الدین

زندگی خواجه در زمان حمله مغول‌ها خواجه نصیرالدین طوسی یکی از قربانیان نخستین حمله مغول‌هاست که طی آن سپاهیان چنگیز (۱۲۱۵-۱۲۲۷ م) سرزمین‌های اسلامی را مورد تعرض قرار دادند^(۵) و به هر شهری که رسیدند، آن را با خاک یکسان کردند. شهر نیشابور نیز یکی از این شهرهاست که در آن زمان دارای مدارس علمیه متعدد و مملو از علما بود. مغول‌ها در این حمله، نه تنها نیشابور را ویران کردند، بلکه با شمشیر به جان مردم افتادند و هر کس را که یافتند، کشتند. تنها عده معدودی توانستند از دست آنان جان سالم به در برند و خواجه نصیرالدین طوسی یکی از آنها بود که در پی پناهگاهی مطمئن و امن، آواره بیابان‌ها شد تا اینکه سرانجام، قلعه‌های شکست‌ناپذیر اسماعیلیان را بهترین مأمن و پناهگاه برای حفظ جان خویش یافت و به آنجا پناهنده شد.^(۶) البته خواجه نصیرالدین طوسی تنها کسی نبود که به قلاع اسماعیلیه پناهنده شد، بلکه بسیاری از کسانی که توانستند از دست مغول‌ها جان سالم به در برند، به این قلاع پناهنده شدند.^(۷)

خواجه نصیرالدین طوسی تا شروع حمله دوم مغول‌ها به رهبری هلاکوخان و

قمری، قطب‌الدین سرخسی، فریدالدین داماد و ابوالسعادت اصفهانی و دیگران شرکت می‌کرد و در همین شهر با فریدالدین عطار نیشابوری ملاقات نمود^(۱۱) و چیزی نگذشت که نبوغ و برجستگی او در این شهر نمودار شد و از شخصیت‌های مبرز این شهر گردید.^(۱۲)

در خلال حضور خواجه در نیشابور، مغول‌ها اولین حمله خود را به رهبری چنگیزخان آغاز کردند و با کوله باری از مرگ و ویرانی، خراسان را به خاک و خون کشیده، پیشوایشان، سلطان محمد خوارزمشاه، را به تسلیم واداشتند. پس از آن بود که هر مقاومتی در هم شکست و شهرها یکی پس از دیگری سقوط کردند؛ کشتار، ویرانی و آتش همه جا را فراگرفت و مردم در حالی که سرگردان بودند؛ خانه و کاشانه خود را رها کرده، برخی به دشت‌ها و برخی دیگر به شهرهای دوردست و در نهایت، گروهی به دژهای محکم پناهنده شدند. در این میان، فقط قلعه‌های اسماعیلیان توانستند خود را حفظ کنند و مانع دست‌یابی مغول‌ها به آنها شوند. از جمله کسانی که به این قلعه‌ها پناهنده شد، خواجه نصیرالدین طوسی بود.^(۱۳)

برخی معتقدند: محتشم ناصرالدین عبدالرحیم، حاکم قهستان، از طرف علاءالدین محمد، پیشوای اسماعیلیان آن زمان، به ریاست قلاع اسماعیلیان خراسان منصوب شد. محتشم ناصرالدین، که مردی دانشمند بود، از جوان‌مردان روزگار خود بود، به دانشمندان و فضلا عنایت داشت و آوازه خواجه را شنیده بود و جایگاه او را در علم و فلسفه و اندیشه می‌دانست و از قبل، راغب بود که او را ملاقات کند. از این‌رو، به واسطه پیکی از او دعوت به عمل آورد تا به قهستان بیاید. این دعوت، تمایل شدید مدعو آواره را به خود جلب کرد و فکر کرد که آن پناهگاه امنی را که به دنبال آن بوده، یافته است. از این‌رو، دعوت او را پذیرفت و به قهستان رفت. خبر ورود خواجه بر ناصرالدین به گوش علاءالدین محمد، پیشوای اسماعیلیان نزاری، رسید و از او خواست تا خواجه را نزد او روانه کند. خواجه، که چاره‌ای جز اجابت این درخواست، نداشت به همراه ناصرالدین به طرف قلعه «میمون دز»، مقر علاءالدین محمد به راه افتاد. پس از آنکه علاءالدین به دست یکی از حاجبانش به قتل رسید، ریاست نزاریان به دست

ناصرالدین، خواجه را مجبور کرد که همراهش به قلعه «میمون دز» برود. خواجه مدتی را در این قلعه به عنوان یک زندانی، که قادر به ترک مکان خود نیست، زندگی کرد.^(۱۶)

به هر حال، هر یک از نظریات فوق که صحیح باشد، بر نظریه ابن تیمیه، که معتقد است خواجه یکی از شخصیت‌های مهم اسماعیلیان و از مشاوران آنها بوده، خط بطلان می‌کشد. جالب اینجاست که ابن تیمیه به این هم اکتفا نمی‌کند که خواجه یک شخصیت مهم اسماعیلی بوده است، بلکه پا را فراتر نهاده، می‌نویسد: وی وزیر و مشاور آنها بوده است. پناهنده مستأصل بی‌نوابی که بیش از یک پناهگاه امن آرزویی نداشت، از نظر ابن تیمیه تا سر حد یک وزیر ترقی می‌کند.

البته این نظریات تا وقتی مورد پذیرش هستند که نص صریح و روشنی از خواجه در این زمینه نداشته باشیم. اما خود خواجه حقیقت ماجرا را برای ما نگاشته است. بنابراین، جایی برای نظریات دیگر باقی نمی‌ماند. خواجه در کتاب شرح اشارات، که آن را در مدت اقامتش در قلاع اسماعیلیان نگاشته است، چنین می‌نویسد: «اکثر این کتاب را در

فرزند ارشدش، رکن‌الدین خورشاه، افتاد، تا آنکه مغول‌ها حمله دومشان را به رهبری هلاکو آغاز کردند و رکن‌الدین مجبور به تسلیم شد.^(۱۴)

اما برخی دیگر معتقدند: خواجه علی‌رغم میل باطنی خود، نزد نزاریان رفت و از روی اجبار و اکراه نزد آنان اقامت‌گزید. در دره الاخبار آمده است: فرمانی به فداییان اسماعیلی صادر شد که خواجه را بربایند و به قلعه الموت ببرند. فداییان اسماعیلی، که مدت‌ها در اطراف باغ‌های نیشابور در کمین خواجه بودند، از او خواستند به همراه آنها به الموت برود. ولی او از آمدن امتناع کرد. در نهایت، وقتی او به قتل تهدید شد، همراه آنان به الموت رفت. او در سالیان اقامت در الموت، همچون یک اسیر یا زندانی زندگی کرده است.^(۱۵)

دیدگاه سومی هم در این زمینه وجود دارد: در وصاف الحضرة آمده است: خواجه نصیرالدین طوسی با اختیار خود، نزد ناصرالدین آمد، اما طی اقامتش نزد او حوادثی اتفاق افتادند که رابطه آنها را تیره نمود و از این‌رو، ناصرالدین بر او غضب کرد و او را به عنوان یک زندانی نزد خود نگه داشت. پس از مدتی

مستأصل در الموت به سر می‌برد، اما از نظر ابن تیمیه، که تعصب چشمانش را کور کرده، او یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های اسماعیلی و وزیر بزرگ آنان بوده است.

زندگی خواجه پس از شکست اسماعیلیان از مغول‌ها

وقتی مغول‌ها در دومین حمله خود به پیش رفتند و هلاکو خان سیره جدش، چنگیز خان، را تکرار نمود، این بار شدت حمله به حدی کوبنده بود که هاله‌ای از ترس و وحشت قلاع اسماعیلیه را دربرگرفت و تاب و توانشان را برای مقابله از دستشان ربود و امیر اسماعیلی، رکن الدین خورشاه، تسلیم مغول‌ها شد و آن‌ها هم بی‌درنگ، حکم قتل او و یارانش و پناهندگان به آن‌ها را به اجرا درآوردند.^(۱۸) از میان پناهندگان به قلاع اسماعیلیه، تنها سه شخصیت، که شهرت علمی آن‌ها به هلاکو خان رسیده بود، استثنا شدند و هلاکو خان دستور داد تا آن‌ها را نکشند. ناگفته پیداست که این دستور به خاطر شدت علاقه هلاکو خان به علم و تقدیر او از شخصیت‌های علمی نبود، بلکه به این خاطر بود که وی به این سه شخصیت علمی و معارفی که متفرد به

دشوارترین وضعیت ممکن و تیره و تارترین حال زندگی به رشته تحریر درآورد، بلکه غالب آن را در اوراقی که هر زمان آن حامل اندوه ورنجی دردآور و حسرت و دریغی بزرگ است، و در اوضاعی که در هر لحظه آن شعله‌های آتش جهنم زبانه می‌کشد و از آسمان آتش می‌بارد، نگاشتم. زمانی نیست که چشمان من اشک آلود و خاطر مكدّر و لحظه‌ای نیست که دردم افزون و غم و اندوهم دوچندان نباشد. چه خوش گفته است آن شاعر فارسی که:

به گرداگرد خود چندان که بینم

بلا انگشتری و من نگینم

در طول زندگی‌ام در اینجا، زمانی نبوده است که آکنده از حوادث ندامت‌آور و حسرت‌ساز نباشد. در این مدت، زندگی من همچون زندگی امیری بوده است که لشکرش را غم و سپاهیان‌ش را پریشانی تشکیل می‌دهد. بارالها، به حق رسولت مجتبی و وصی او مرتضی، مرا از فشار امواج سختی و انبوه رنج و بدبختی برهان و گشایشی عطا فرما از آنچه گرفتار آتم، یا لا اله الا انت ارحم الراحمین.»^(۱۷)

این بود حقیقت زندگی مردی که به عنوان پناهنده یا زندانی، غمگین و

دانشمند بزرگ و دارای شهرتی فراگیر بین مسلمانان، خود را ناگهان و به طور غیرمترقبه در چنگال دشمن مسلمانان دید و این را هم دریافت که دشمن اصرار دارد او در کنارش باشد و در رکابش گام بردارد. به کجا و برای چه؟ برای جنگ با اسلام در خانه خودش و از بین بردن آن در سنگرهای خودش. آیا مصیبتی هست که با این مصیبت و بلا برابری کند؟ کمترین مجازات برای کسی که اندیشه سربچی از تمایلات و خواسته‌های رهبر مغول‌ها را داشت، شمشیر و قتل بود و خواجه برای مدت‌های طولانی به این مسئله اندیشیده بود. برای او بسیار آسان بود که با اراده خود به استقبال مرگ رود و خونس به بهای اندکی ریخته شود و اگر با از بین رفتن خواجه به وسیله یکی از شمشیرهای جنایت پیشه مغول‌ها، که در گستره ایران و دشت پهناور نیشابور بسیاری را از بین برده بود، قضا آرام می‌گرفت، اما اینک بایستی در مقابل روزگار ستم‌کار بشورد و هرگز تسلیم سرنوشت طغیانگر نشود.

خواجه به خوبی می‌دانست که پیروزی نظامی بر مغول‌ها به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست. جهان اسلام به طور

آن بودند، نیاز داشت. دو تن از این سه شخصیت، یعنی موفق الدوله و رئیس الدوله، پزشک بودند و شخصیت دیگر هم، یعنی خواجه نصیرالدین، چنان معروف بود که متفرد به آگاهی از چندین علم از جمله علم نجوم بود^(۱۹) و هلاکوخان این علم را نه به خاطر اینکه یک علم است و باید مورد تقدیر قرار گیرد، بلکه به خاطر نیازی که بدان داشت و مؤمن به فایده آن بود، همواره مورد تقدیر قرار می‌داد.^(۲۰) از این رو، پس از آنکه با خواجه آشنا شد، تصمیم گرفت با پیشنهاد خواجه مبنی بر تأسیس رصدخانه مراغه موافقت کند و هر آنچه در جهت رشد و پیشرفت و تکمیل آن نیاز بود، برای او آماده نماید.^(۲۱)

خواجه نصیرالدین طوسی علاوه بر اطلاعات گسترده، از تدبیر و عقل‌الایی نیز برخوردار بود. او تنها مرد آن روزگار بود که توانست جهان اسلام را، که در آن عصر از آسیب‌های فراوانی رنج می‌برد، نجات دهد. مسئولیت خواجه در آن روزگار دشوارترین و خطیرترین مسئولیت‌ها و بحران روحی او دردآورترین دردهایی بود که انسان‌ها به آن دچار می‌شوند؛ زیرا او به عنوان یک

تحمیل نماید و همین امر موجب شد شمار زیادی از کتب اسلامی از خطر نابودی نجات یابند؛ همچنان‌که بسیاری از دانشمندان مسلمان جان سالم به در بردند.

چون هلاکو بر اوضاع مسلط شد و به طور کامل استقرار یافت، خواجه نصیرالدین طوسی اولین مرحله برنامه‌اش را آغاز نمود و اولین گام را، که گام بلندی هم بود، برداشت. او هلاکوخان را قانع کرد که نظارت بر اوقاف اسلامی را بر عهده او بگذارد و به او این مسئولیت و آزادی را بدهد که با صلاح‌دید خود در آن‌ها تصرف کند. هلاکو هم موافقت کرد.^(۲۲) خواجه پس از اندیشه و تأمل، این حقیقت را دریافت که انحطاط فکری مسلمانان به حدی رسیده که از علم چیزی جز پوسته بدون مغز نزد آنان باقی نمانده و علم را منحصر در فقه و حدیث کرده، سایر معارف بشری را، که دین بزرگ اسلام همواره مشوق آن‌ها بوده است، تحریم نموده‌اند و از علوم عملی به طور کامل دست کشیده‌اند. بدین‌روی، مدارس را برای هر یک از علوم فقه، حدیث، طب و فلسفه افتتاح کرد و این موضوع را به اطلاع عموم رساند و تعهد

کامل از هم پاشیده بود و دیگر آمیدی به جمع کردن و سازمان‌دهی نیروها برای حمله به مغول‌ها و بیرون راندن آن‌ها از سرزمین‌های اسلامی نداشت. سرزمین‌های اشغال شده توسط مغول‌ها ضعیف‌تر از آن بودند که در اندیشه انقلابی پیروزمند باشند. البته غرب جهان اسلام همچنان سالم مانده بود و مصر همچنان تنها نیرویی بود که همه نگاه‌ها به سوی او بود و توانسته بود طعم تلخ شکست را به مغول‌ها بچشاند و آن‌ها را از خانه و کاشانه خود باز دارد. اما بیش از این از عهده او خارج بود. خواجه مدت‌ها فکر کرد و یقین پیدا نمود که چنانچه مغول‌ها پس از پیروزی نظامی به پیروزی فکری هم دست یابند، فاتحه اسلام خوانده است. او به رأی العین می‌دید که چگونه کتاب‌ها و منابع غنی اسلامی نابود و دانشمندان اسلامی از دم تیغ گذرانده می‌شوند و چنانچه این روند ادامه یابد، دیگر چیزی از اسلام باقی نخواهد ماند؟ خواجه از نیاز هلاکوخان به او و حرصش به وجود یک اخترشناس و منجم در اردوگاهش بهره‌برداری کرد و تصمیم گرفت اعتماد و احترامش را جلب کند و از این راه بتواند خواسته‌هایش را بر او

او می دانست که هلاکوخان او را برای هدف معینی نگاه داشته است و از این رو، تلاش کرد تا او را راضی کند و برای اینکه بتواند به کارش ادامه دهد و از استعداد‌های خدادادی اش بهره‌برداری کند، بایستی رصدخانه بزرگی بسازد. هلاکو با ایجاد چنین رصدخانه‌ای موافقت کرد و به او اختیار داد تا مستقیماً وارد عمل شود.^(۲۴) خواجه موافقت هلاکو با این پیشنهاد را، تا آن روز در خواب هم نمی‌دید، اما روزگار آن را به حقیقت تبدیل کرد. با این موافقت، خاطر خواجه از آینده آسوده شد و چیزی جز برنامه‌ریزی صحیح و زمینه‌سازی دقیق برای رسیدن به هدف اصلی خویش، فکر او را مشغول نمی‌کرد.

خواجه امر رصد خانه را نزد هلاکوخان بزرگ جلوه داد و او را قانع کرد که به تنهایی قادر نیست چنین بنای مهمی بسازد و باید همکاران باکفایتی داشته باشد تا بتواند با تکیه بر آن‌ها این مسئولیت دشوار را به اتمام برساند و اینکه ناگزیر باید برای این کار عده‌ای از دانشمندان، چه از سرزمین‌هایی که به وسیله مغول‌ها اشغال شده‌اند و چه خارج از این سرزمین‌ها، داوطلبانه گرد هم آیند

نمود که هزینه تحصیلی دانش‌پژوهان این علوم را تأمین کند، به این صورت که به هر یک از محصلان فلسفه روزی سه درهم، به محصلان طب روزی دو درهم و به محصلان فقه روزی یک درهم و در نهایت، به محصلان علم حدیث روزی نیم درهم پرداخت کند.^(۲۳) بدین‌سان، مردم از مدارس فلسفه و طب استقبال شایانی کردند، در حالی که قبلاً این علوم مخفیانه تدریس می‌شدند. اینچنین خواجه نصیرالدین طوسی اولین پیروزی را در صحنه مبارزه با دشمنان اسلام به دست آورد. از آن پس، هیچ‌گاه چراغ علم نزد مسلمانان خاموش نشد و مسلمانان هرگز از طلب علم باز نایستادند.

آن‌گاه خواجه دومین مرحله از مبارزه‌اش را با دشمنان اسلام آغاز کرد. خواجه مشاهده کرد که ایجاد مدارس متفرقه توجه هلاکوخان را جلب نکرد و هلاکو به اهمیت آن‌ها پی نبرد، اما به نظرش رسید تأسیس یک دانشگاه بزرگ و گردآوری دانشمندان در آن و پرنمودن کتابخانه آن از کتاب، مطمئناً حساسیت هلاکوخان را بر خواهد انگیخت. بنابراین، چگونه باید عمل کرد؟ هنرمندی و استادی خواجه در اینجا آشکار می‌شود.

از امید و آرزو گردیدند. داعیان و راهنمایان به هر طرف، برای دعوت مردم به دین و هدایت آن‌ها گسیل شدند.

سرانجام، هلاکوخان درگذشت، اما اسلامی که او نابودی آن را می‌خواست، سالم باقی ماند. پس از او، فرزند و خلیفه‌اش، آباق‌خان، به حکومت رسید در حالی که اسلام همچنان به رهبری خواجه نصیرالدین طوسی پایدار و محکم، مبارزه و مقاومت می‌کرد و نقش دعوت و هدایت‌گری خود را داشت. بعد از آباق‌خان، فرزند دیگر هلاکوخان، تکودار، به حکومت رسید که اسلام عقل و جان او را ربود و مسلمان شد. مسلمان شدن او مقدمه مسلمان شدن کل حکومت در عصر غازان، نوه هلاکوخان مغول، گردید. (۲۷)

شیخ عبدالکمال صعیدی، استاد دانشگاه الازهر، می‌گوید: «خواجه نصیرالدین طوسی از این دنیا نرفت، مگر پس از آنکه آن دسته از علوم اسلامی را که در حکومت تاتارها کهنه شده بود، تجدید و آمال مسلمانان را، که توسط آن‌ها مرده بود، احیا کرد ... پیروزی بر تاتارها در حقیقت به این نبود که آن‌ها در جریان نبرد عین جالوت از شام رانده

و در امر ساخت این بنای عظیم به او کمک کنند. هلاکوخان هم با این پیشنهاد موافقت کرد. (۲۵)

پس از این بود که خواجه فرستاده خردمندی به نام فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی انتخاب کرد و به او مأموریت داد تا در اطراف کشورهای اسلامی با دانشمندان و علمای اسلامی ملاقات کند و ضمن دل‌گرم کردن آن‌ها، از آنان دعوت به عمل آورد که به سرزمین‌های خود بازگردند و علاوه بر این، اگر در کسی صلاحیت و برجستگی علمی خاصی دید، با هر ملّیتی که باشد، دعوت کند که به هیأت علمی خواجه پیوندد. (۲۶)

کار، منظم و دقیق به پایان رسید. دانشمندان از سرزمین‌های دور و نزدیک گرد هم آمدند و تحت نظارت خواجه، طرح‌های از پیش مطالعه شده او را به مرحله اجرا درآوردند. چیزی نگذشت که کتابخانه‌ها آکنده از کتاب شدند. حتی کتابخانه مراغه به تنهایی دارای مجموعه‌ای از کتاب شد که در کمتر کتابخانه‌ای یافت می‌شد. مدارس در هر مکانی برپا گردیدند و فرهنگ اسلامی حیاتی دوباره گرفت. نفوس مردم مالا مال

شوند، بلکه به این بود که قلوب آن‌ها به اسلام تمایل پیدا کند و به راه راست هدایت شوند.» و این چیزی بود که به واسطه‌ی خواجه نصیرالدین طوسی تحقق یافت. خواجه نصیرالدین طوسی بدین‌گونه توانست به واسطه‌ی عقل و علم، حکومت طاغوتی و ستمگر مغول‌ها را شکست دهد و نقشه‌اش را در زمینه‌سازی تبدیل مغول‌ها از بت‌پرستی به اسلام اجرا کند و در این زمینه توفیق یابد.

در اعیان الشیعه آمده است: «... ظاهراً آنچه برای خواجه نصیرالدین طوسی در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشته، نجات جان شمار زیادی از دانشمندان و حفظ و نگهداری تعداد زیادی از کتب علمی بوده است؛ زیرا روشن است که در آن برهه از زمان، امکان مقاومت در مقابل مهاجمان مغول وجود نداشته است و دولت بغداد هم به حدی از پاشیدگی و کثرت معضلات رسیده بود که برایش امکان رویارویی با این بنیانکن وجود نداشته است. از سوی دیگر، این هم درست نبوده که در مقابل آن‌ها تسلیم شوند تا در نتیجه‌ی آن، بت‌پرستی جانشین اسلام شود. بنابراین، اگرچه مسلمانان آن عصر قدرت مقابله‌ی نظامی با مهاجمین را نداشته‌اند، اما

قدرت داشته‌اند که با فرهنگ و دانش و دعوت شایسته، به مقابله‌ی آن‌ها برخیزند. اما چنین کاری در صورتی که دانشمندان اسلامی و کتاب‌های علمی آنان از بین می‌رفت، امکان‌پذیر نمی‌بود. از این‌رو، خواجه نصیرالدین طوسی، رصدخانه‌ی مراغه را وسیله‌ای کرد برای گردآوری شمار زیادی از دانشمندان و حفظ جان آنان؛ همچنان‌که در جهت حفظ و گردآوری کتاب‌های علمی دانشمندان نیز تلاش نمود. نتیجه‌ی این حرکت آن شد که روند جریان‌ات طور دیگری رقم بخورد و مغول‌ها به مسلمانانی مدافع اسلام تبدیل شوند.»^(۲۸)

دکتر مصطفی جواد می‌گوید: «خواجه نصیرالدین طوسی خود را به هلاک‌وخان نزدیک کرد تا اولاً، جان خودش را نجات دهد و ثانیاً، معجزه‌ی قرن هفتم را بیافریند؛ یعنی نشر علوم در شرق و تأسیس اولین آکادمی علمی و برپایی بزرگ‌ترین رصدخانه‌ی شناخته شده در شرق و ایجاد اولین دانشگاه حقیقی از نوع امروزی آن که کلمه‌ی Universit معرف آن است.»

خواجه نصیرالدین طوسی این انجمن بزرگ را کنار رصدخانه و نزدیک کتابخانه احداث کرد. این انجمن مملو از

توانست بر هلاکو نیز تأثیر گذارد و به تدریج، بر عقل وی چیره گردد و این خونخوار را رام کند و وی را متوجه اصلاح امور اجتماعی، فرهنگی و هنری نماید. وی چنان بر عقل هلاکو چیره شد که هلاکو نه سوار می‌شد و نه فرود می‌آمد و به هیچ عملی دست نمی‌زد، مگر آنکه خواجه طوسی آن را تصویب کند» (۳۰)

مقایسه دو ستمگر

چنگیز و هلاکو یک سرشت مشترک داشتند؛ سرشت سرکش، ستم، خون‌ریزی و ویرانگری. هر یک از این دو به سرزمین‌های اسلامی حمله کردند و بر آن‌ها چیره شدند. تاریخ سرنوشت سرزمین‌هایی را که هلاکو ستمگر و سفاک بر آن‌ها دست یافت، نشان داده است. تاریخ نشان می‌دهد که با حمله هلاکو در بغداد، قتل عام و ویرانی فراگیری آغاز شد، اما مدتی نگذشت که حاکمان مسلمان بر آن مسلط شدند و با استقلال کامل، رونق و شادابی را به آن بازگرداندند.

در زمان پیشروی هلاکو، هیچ‌یک از شهرهای اسلامی در معرض سوختن و

دانشجویان و هیأت‌هایی بود که از اقصا نقاط جهان به آنجا آمده بودند. خواجه هم به قدری آنان را دوست داشت و با آنان دوستی می‌کرد و در جهت تهیه وسایل تحقیق برای آنان کوشش می‌نمود که این رفتار او زبانزد خاص و عام شده بود. روشن است که بقای رصدخانه و این انجمن علمی، تخصیص مبالغ هنگفتی را می‌طلبید. مورخان ذکر کرده‌اند که هلاکو خان مقدار زیادی پول برای هزینه ساخت رصدخانه به خواجه پرداخته بود، و این مقدار پول به مرور زمان، در جریان توسعه رصدخانه، کتابخانه و این انجمن علمی مصرف شده بود. از این رو، خواجه تصمیم گرفت تا برای تأمین تکمیل این تشکیلات، منابع مالی جدیدی ایجاد کند و چون مسئولیت نظارت بر اداره اوقاف اسلامی در تمامی سرزمین‌های اسلامی تحت تسلط ایلخانان، از خراسان گرفته تا عراق، به او واگذار شده بود و درآمد این اوقاف هم قابل ملاحظه بود، مقدار قابل توجهی از آن‌ها را برای هزینه‌های جاری رصدخانه و ملحقات آن اختصاص داد. (۲۹)

محمد مدرّسی زنجان‌ی می‌نویسد:
«طوسی علاوه بر منزلت علمی که داشت،

چنگیز آن روش هولناک را در ممالکی که فتح می‌کرد، در پیش گرفت و چرا هلاکو، که در درندگی و خشونت و تحقیر و به آتش کشیدن شهرها و غارت مردم از وی کمتر نبود، آن مسیر را در پیش نگرفت.

دکتر جعفر خصباک می‌گوید: «هلاکو در تخریب شهرها روش جدش چنگیزخان را در پیش نگرفت. ظاهراً چهره‌ای که مورخان از فاتح مغولی بغداد (یعنی هلاکوخان) ترسیم کرده‌اند، انعکاس اعمالی باشد که جدش در ماوراء النهر و خراسان انجام داده است.»^(۳۲)

در پاسخ به این سؤال که چرا هلاکو روش جدش را در پیش نگرفت، باید بگوییم: برای کسی که مطالعات عمیقی در وقایع تاریخ و حوادث آن نداشته و در بررسی حالات مردان تاریخ، که پدید آورنده آن وقایع و حوادث بوده‌اند، دقت نکرده باشد و برای کسی که پیوسته اسیر رسوباتی است که در قلب و فکر او لانه کرده و از آن‌ها خلاص نشده، پاسخ به این سؤال مشکل است. ولی برای کسی که می‌تواند در اعماق ژرف تاریخ فرورود و تاریخ را برای یافتن حقیقت مطالعه کند، پاسخ این سؤال آسان است. چنگیز با وجود ذات شرّی که داشت، به دلیل آنکه

ویرانگری و هتاکی قرار نگرفت، بجز موصل که مغول‌ها ابتدا آسیبی به آن نرساندند، اما وقتی دوباره به آنجا بازگشتند، با آن کاری کردند که در تاریخ موجود است؛ همچنین حلب در سرزمین شام که بررسی آن نیازمند مجالی دیگر است. مقایسه سرنوشت سرزمین‌های اسلامی در پی حمله چنگیز و هلاکو ما را به حقایقی رهنمون می‌شود؛ مثلاً، در زمان حمله چنگیز، شهر بخارا بیش از سه روز در محاصره مقاومت نکرد. مغول‌ها در جریان حمله چنگیز به بخارا، وقتی به شهر وارد شدند، به کشتار و غارت و ویرانگری و هتک حرمت مردم پرداختند و سپس در آن آتش افکندند و از آنجا به همراه اسیرانی که جان سالم به در برده بودند، به سمرقند رفتند. آن‌ها در سمرقند همان اعمال را تکرار کردند. در شهر اعلام کردند که همه مردم از شهر خارج شوند و هر کس درنگ کند، کشته می‌شود. همه مردم از مرد و زن و کودک، از شهر خارج شدند، آن‌گاه مغول‌ها شهر را به آتش کشیده، آن را با خاک یکسان کردند.^(۳۱) هر شهری که فتح می‌شد، محتوم به همین سرنوشت بود.

حال این سؤال مطرح است که چرا

این گردید که شهرهای قزوین، همدان، دینور، کرمانشاه، حلوان، اسدآباد، بصره، شوشتر و همه شهرهای خوزستان و سپس بغداد، دیار بکر، شهرهای الجزیره، حماة، حمص، معرّه و سپس دمشق تا غزه، همان سرنوشت بخارا و سمرقند و شهرهای واقع در مسیر طولانی چنگیز را - از نظر سوختن و ویرانی و اسارت و هتک حرمت - پیدا کنند و هر کاری که دلشان می‌خواهد بر سر این شهرها بیاورند.

هنر خواجه در این بود که هلاکورا واداشت تا به سرزمین‌های فتح شده استقلال کامل ببخشد تا مسلمانان بر آنها حکومت کنند، نه مغول‌ها، و برای حکومت فرمانروایانی شایسته و عادل برگزیده شوند تا کشور را در مسیر پیشرفت و حرکت و سازندگی رهبری کنند؛ کسانی که طبق توصیف معاصر آنها، ابن فوطی، معروف به دین‌داری و حسن یقین باشند.

فضیلت خواجه در این بود که زیر نظر هلاکو مدارس و کتابخانه‌هایی بنا کرد و به سوی دانشمندان اموالی سرازیر کرد تا آنان صرفاً به نشر دانش و تألیف کتاب پردازند.

هیچ بازدارنده‌ای که عنان او را بگیرد و وی را رام سازد و جلوی سرعت او را بگیرد، وجود نداشت، آن جنایات را انجام داد؛ زیرا مسلمانانی که همراه وی بودند، از منافع شخصی و ضعف نفس برخوردار بودند؛ چرا که پیروزی‌های چنگیز منافع آنان را تأمین می‌کرد و آنان به چیز دیگری توجه نداشتند و چنانچه آنها یا برخی از آنان توجه هم داشتند، ضعیف‌تر از آن بودند که کاری از عهده‌شان برآید، و کمتر از آن بودند که چنگیز به آنان توجهی کند. ولی هلاکو، که در بدسرشتی از جدش، چنگیز، کم نداشت، بازدارنده‌ای داشت که لجامش را بگرداند و رامش سازد و جلودار سرعش گردد؛ بازدارنده‌ای که مانند آن را چنگیز نداشت. این بازدارنده در شخصیت مردی مخلص و قوی‌النفس و با اراده به ظهور رسید که وقتی سخنی می‌گفت، شنونده هرچند هلاکوی جبار و ستمگر بود، به گفته‌اش توجه می‌کرد. این فرد کسی جز خواجه نصیرالدین طوسی نبود.

برتری خواجه نصیرالدین طوسی بر جهان اسلام به این دلیل بود که از سر ناچاری با هلاکو همنشین شد و مانع از

مسلمان دوباره گرد هم آمدند و مدارس اسلامی حرکتشان را از نو آغاز کردند و اندیشه اسلامی شروع به درخشش و شکوفایی نمود. فقط غلبه نهایی بر مغولان باقی مانده بود. اما چرا باید در اندیشه غیرممکن بود. اما چرا باید در اندیشه پیروزی نظامی بود؟ چرا آنان را در اسلام ذوب نکنیم؟ چرا به جای چیرگی نظامی، نظر عقیدتی آنان را مغلوب نسازیم؟ وقتی می‌توانیم آنان را به مسلمانان تبدیل کنیم و بت پرستی را از جان‌هایشان بزدایم، این پیروزی بزرگ‌تر است!

این گام بزرگی بود که خواجۀ طوسی پس از گام‌های ابتدایی در پی آن بود. ولی موفقیت در آن به دلیل سختی‌های راه، غیرممکن به نظر می‌رسید. ولی کسی که توانسته بود آن خون‌آشام را رام سازد و آتش سرکشی آن جبار ستمگر را خاموش کند و در برابر چشم و گوش او کتابخانه اسلامی بیا کند و مدرسه اسلامی بنیان نهد و مجمع دانشمندان اسلامی تشکیل دهد، با اخلاص و ایمان بی‌پایان خود و با اندیشه عظیم و فکر منظم و تدبیر محکم، توانست گرایش به اسلام را در قلوب مغول‌ها وارد کند تا پس از آن مسلمان شوند.

ابن فوطی می‌نویسد: «هلاکو دانشمندان و فضلا را دوست می‌داشت و به آنان احسان می‌نمود و پاداش می‌داد و بر مردمان دلسوز بود و فرمان به خوش رفتاری و تخفیف نسبت به آنها می‌داد و بر آنها سخت نمی‌گرفت و مانند عادت پادشاهان، آنها را به وظایف و تکالیف سخت وادار نمی‌کرد.» (۳۳)

این‌ها به خاطر توجهات خواجہ نصیرالدین طوسی بوده است. وی راه را برای اسلام مغول‌ها هموار کرد و نسلی باهوش برای ادامه راه بعد از خود تربیت نمود.

این نقشه‌ای بود از سوی خواجہ نصیرالدین طوسی برای نجات جهان اسلام از چنگال مغول‌ها و بت پرستی کینه‌توزانه‌ای که با هدف ویران کردن و از بین بردن اسلام، باکنار زدن سلطه اسلام و سپس سست کردن عقیده‌ها و خرد ساختن افکار و نشر جهل، نسبت به اسلام و مسلمانان داشتند. نقشه آرام و به دور از شبهات، که نصیرالدین آن را ترسیم کرد، نتایجش یکی پس از دیگری به ثمر رسیدند: کتاب‌های اسلامی از فرسودگی و نابودی در امان ماندند و در خزانه بزرگ مراغه گردآوری شدند و دانشمندان

مجسطی و ریاضیات، علامه بود. منزلتش در نزد هلاکو والا بود و بدین سبب، از آنچه بدان اشاره می‌کرد، اطاعت می‌نمود. (۳۴)

آری، اسیری که کاری از دستش بر نمی‌آمد، اکنون فرمان می‌داد و اطاعت می‌شد. اسیرکننده خود اسیر بود و اسیر، اسیرکننده. هلاکو علاوه بر لشکر و سلطهٔ قدرتمندی که داشت، از شخصیت قدرتمندی نیز برخوردار بود و در مقابل، طوسی نیز از قدرت علمی و فکری و نیز شخصیت بالایی برخوردار بود. از جمله خواسته‌های طوسی از هلاکو، این بود که در سرزمین‌های فتح شده خراب‌کاری نکند و مانند جدش آن‌ها را به آتش نکشد، ویران نسازد و غارت ننماید. او هم اطاعت نمود. خواجه اگرچه نمی‌توانست هلاکو را از کشورگشایی‌هایش بازدارد، ولی با اخلاص و ایمان و قوت شخصیت خویش، توانست وی را از سیرهٔ جنگیز در جنایاتی که به هنگام کشورگشایی مرتکب می‌شد، باز دارد و توانست آزادی و استقلال و خودمختاری سرزمین‌های فتح شده را حفظ نماید. و سرانجام، زندگی او با آماده ساختن مغول‌ها برای پذیرش اسلام به پایان رسید و آنچه وی می‌خواست، محقق گردید.

برای این مرحلهٔ سرنوشت‌ساز، گروه‌های لایقی را که در نقشه کشیدن و اجرای آن به خوبی عمل می‌کردند، آماده ساخت. در رأس این گروه‌ها، خاندان جوینی بودند که بر دوستی اهل بیت علیهم‌السلام و آنچه از اخلاص و غیرت و دفاع و فداکاری در راه اسلام، لازمهٔ این دوستی بود، پرورش یافته بودند.

در نهایت، مغول‌ها به دست شاگردان طوسی مسلمان شدند و نقشهٔ او به موفقیتی بزرگ نایل شد. هلاکو با جبروت خود، نصیرالدین طوسی را وادار ساخت تا در رکاب وی باشد، به این قصد که علم او را در اختیار بگیرد. ولی طوسی با علم و عقل و تدبیر خود، می‌دانست چگونه هلاکو را در اختیار خود بگیرد، و اینجا بود که طاغوت در مقابل ایمان و علم و عقلی بزرگ و دوراندیش شکست خورد. طوسی و شاگردانش در برابر سپاهیان انبوه مقاومت کردند و آنان را پس از بت‌پرستی، به مسلمانانی مدافع تبدیل نمودند. طوسی قهرمان اسلام بود، در زمانی که دلوری و قهرمانی بسیار دشوار بود.

زرکی در الاعلام، طوسی را چنین توصیف می‌کند: «او فیلسوفی بود که در قلّهٔ علوم عقلیه قرار داشت، در هیئت و

پی‌نوشت‌ها

*** یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های یک اثر علمی قوی، ذکر منابعی است که آن اثر از آن‌ها بهره برده است. هر قدر منابع تحقیق غنی‌تر باشند، آن اثر علمی هم از غنای بیشتری برخوردار است. اما این قاعده می‌تواند در مواردی استثنا هم داشته باشد و آن جایی است که صاحب اثر، خود یک منبع علمی مطمئن محسوب شود. در این‌گونه موارد، سخن صاحب اثر به عنوان سند محسوب می‌شود و محققان انتظار ذکر منبع سخن از وی ندارند. دکتر سیدحسین امین از زمره این دانشمندان است. وی نیز مانند پدرش، معمولاً منابع مطالب ذکر شده در آثارش را ذکر نمی‌کند. ولی چون خود وی به عنوان سند و یک منبع مطمئن و قابل اعتنا محسوب می‌شود، این شیوه وی ضروری به علمیت آثار وی نمی‌زند. با این حال، برای آگاهی مخاطبان گرامی تا آنجا که ممکن بوده، منابع نقل قول‌ها و اظهارات وی نقل شده‌اند.

۱. ملاکات‌جلیبی، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بی‌جا، نشر سعادت، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۸۰ / میرزا عبدالله افندی: ریاض العلماء، قم، خیام، ۱۴۰۱ هـ ق، ج ۵، ص ۱۶۰.
۲ و ۳ و ۴. همان.

۵. ابراهیم قفس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران، گستره، ۱۳۶۷ هـ ش، ص ۲۹۱ / برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۸.

۶. عبدالمحمد آینی، تحریر تاریخ و صّاف: تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۴۶ هـ ش، ص ۲۴.

۷. محمد رضا شبیبی، مورخ العراق ابن الفوطی، عراق، نشر مجمع العلمی العرفی، ۱۹۵۸م، ج ۲، ص ۳۱.
۸. عبدالمحمد آینی، پیشین، ص ۲۴ / برتولد اشپولر، پیشین، ص ۲۴۵.

۹. به نقل از محمد تقی مدرّس رضوی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، ج دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰ هـ ش، ص ۸۴، به نقل از: احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، الرّد علی التصیریة، چاپ مصر، ص ۸۹.

۱۰. در مذهب خواجه، اقوال متعددی ذکر شده است. گروهی از متعصبان اهل سنت و مغرضان وی را کافر و ملحد و عامل قتل خلیفه عباسی شمرده‌اند که مرحوم سید حسن الامین در کتاب «الاسماعیلیة و المغول و نصیرالدین الطوسی» به این مطلب پرداخته و به آن پاسخ داده است. گروهی دیگر او را اسماعیلی بنداشته‌اند. اما علمای شیعه همگی او را به دیانت و ترویج مذهب و وثاقت در نقل حدیث توصیف کرده و با تحلیل بسیار از او نام برده و رئیس اسلام و مسلمینش خوانده‌اند و هیچ‌کس از اسماعیلی بودن او و با تأیید آیین باطنیه کران در تألیفاتش سخنی نرانده و همه او را اسامی مذهب و از زعمای شیعه اثناعشریه دانسته‌اند و به تعبیرات گوناگون مانند «حجة الفرقة الناجیة» و «من انتهت الیه رئاسة الامامیة» و امثال آن او را ستوده‌اند. اینک گفته چند نفر از علمای امامیه در حق او: علامه حلّی درباره استادش، خواجه، در اجازه‌ای که به بنی زهره داده، چنین گفته است: «و کان هذا الشیخ افضل اهل عصره فی العلوم النقلیه و له مصنفات کثیرة فی العلوم الحکمیة و الشرعیة علی مذهب الامامیة». (اجازات بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۱)

شیخ بهائی در مقدمه شرحی که بر رساله «فرائض نصیریة» نوشته در حق او چنین فرموده

الاحیة القائله بوجوب انصب علی الله أنّ الائمة اثنا عشر نقیباً من اهل بیت النبى و ذهب الباقون الى غيره کلّ فريق الى فرقة و قد عرفت أنّ الحق لا ینخرج من الجميع، فلما کان القائلون بعدم وجوب نصب الامام علی الله مبطلین ظهر صحّة ما ذهب اليه الاثنا عشریون.»

و در همان رساله می‌گوید: «اگر کسی بگوید: أنّ الاسماعیلیه قائلة ایضاً بان الامام منصوب من قبل الله و انه لا ینخلّ بواجب و لا یرتکب قسیحاً فیجب کونهم علی الحق.»

در جواب می‌گوییم: «آه‌م خارجون عن الملة بادعائهم قدم الاجسام و غيرها من الخرافات و لا ینفون اخلال الواجبات و ارتکاب المقتبحات عن الامام بانه لا یتخاره بل یقولون کل ما فعله الامام طاعة و ان کان کذباً او ظلماً او شرب خمر او زنى مثلاً، فلظهور بطلان قولهم ما نعدهم فی سائر الاقوال.»

همچنانکه ملاحظه می‌شود، او این‌گونه را خارج از ملت اسلام می‌داند. بنابراین، اینکه او اسماعیلی است، تهمتی صرف و اجتهاد در مقابل نص است. در اینجا ممکن است سؤال شود که پس در مورد کتاب‌هایی که وی به روش باطنیه و اسماعیلیه نوشته است، چه می‌گویید؟ در پاسخ، می‌گوییم: کتبی وجود دارند که به روش اسماعیلیه تألیف شده و در مقدمه آن‌ها نام نصیرالدین طوسی و محمد طوسی ذکر گردیده است که بعضی از روی غفلت، این کتاب‌ها را به او نسبت داده‌اند؛ اما به طور قطع این کتاب‌ها از او نیستند و ذکر نصیرالدین طوسی و محمد طوسی در مقدمه کتاب، دلیل انتساب آن‌ها به خواجه نمی‌باشد؛ زیرا نصیرالدین طوسی نام عده کثیری از دانشمندان مخالف و موافق بوده است که برای آگاهی از خصوصیات آن‌ها می‌توان به امل‌الأملی

است: «الرسالة الشهيدة بالفرائض النصيرية لسلطان اصحاب التدقیق بین البریة، اعظم حکماء الاسلام شأناً و اعلاهم منزلاً و مکاناً و اقوامهم منهاجاً و طریقاً و اصوبهم رأياً و تحقیقاً و ارفعهم فی معارج الاتقان قدراً و انورهم فی سماء العرفان بدرراً المخصوص من الله سبحانه بالفیض القدسی نصیر الملة و الحق والدین، محمد بن محمد بن الطوسی ...» (شرح فرائض نصیری، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ش ۱۲۳۱)

علامه مجلسی در وجیزه خود، که در علم رجال است، پس از ذکر نام خواجه فرموده است: «ثقة معروف.»

میر مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال (چاپ تهران، ص ۳۳۱) او را چنین ستوده است: «نصیر الملة، قدوة المحققین، سلطان حکماء و المحققین، انتهت رئاسة الامامة فی زمانه اليه و امره و علو قدرته و عظم شأنه و سمو رتبته و تبحره فی العلوم العقلية و النقلية ... و کفاک فی ذلك حلّه ما ینحل للحکماء المتبحرین من لدن آدم الی زمانه، رضی الله عنه و ارضاه.»

مرحوم مامقانی نیز در تنقیح المقال (ج ۲، چاپ تهران، ص ۱۷۹) همین عبارات را از تفرشی ذکر کرده است.

اینها اقوال دیگران در حق وی بود. اما خود خواجه در مواضع متعدد کتب کلامی خویش، عقیده و مذهب خود را به صراحت بیان نموده و درباره اسماعیلیه اظهار نظر کرده و آن‌ها را کافر خوانده است؛ از جمله در رساله امامت، که آن را به درخواست مجدالدین علی بن نام‌آور نوشته؛ این طایفه را از جمله طوایف از اسلام خارج دانسته است: «ثم اختلفوا فی تعیین الامام فذهب الفرقة

دکتر حسن الامین ذکر شده، اما متأسفانه از صفحه و دیگر ویژگی‌های کتاب نامی نبرده است محمدرضا

شبیبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۱ - ۲۱۶.

۲۲. محمدرضا شبیبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲۳. محمد مدرس زنجانی، سرنوشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۹۳.

۲۴. محمدرضا شبیبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲۵. عبدالمحمد آیتی، پیشین، ص ۳۷.

۲۶. همان / ابن فوطی، مجمع الآداب، تصحیح محمد رضا شبیبی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ هـ ش، ج ۲، ص ۵۵۲.

۲۷. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی مولوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ هـ ش، ج ۲، ص ۱۲۵۳.

۲۸. سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، حرف نون.

۲۹. ابن فوطی، مجمع الآداب، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳۰. محمد مدرس زنجانی، پیشین، ص ۱۳.

۳۱. ابراهیم قفس اوغلی، پیشین، ص ۲۱۲.

۳۲. جعفر خصباک، العراق فی عهد الملوک الایلخانیین، در اینجا نیز مرحوم امین ویژگی‌های دیگر منع را ذکر نمی‌کند.

۳۳. ابن فوطی، الحوادث الجامة، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱ هـ ش، ص ۲۱۰ / ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، بیروت، دارالآفات الجديدة، ج ۵، ص ۳۱۶.

۳۴. خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶ م، حرف میم.

شیخ و عاملی ذیل «نصیرالدین» و دیگر کتب رجالی مراجعه کرد.

برای اطلاع بیشتر از مذهب خواجه می‌توان به منابع ذیل رجوع کرد: محمدتقی مدرسی رضوی، احوال و آثار خواجه، چ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰ هـ ش، ص ۴، ۳، ۸۴ / عبداللہ مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف اشرف، چاپ مرتضویه، چاپ سنگی، ۱۳۵۲ هـ ش، ج ۳، ص ۱۷۹ / محمود بن محمد، مسامرة الاخبار و مسامرة الاخیار، قم، انتشارات مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۸ هـ ق، ج ۴، ص ۳۱۳.

۱۱. عارف نامر، نصیرالدین فی مرابع ابن سینا، بیروت، مؤسسه عزالدین للطباعة و النشر، ۱۹۸۳ م، ص ۲۵ / میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، قم، خیام، ۱۴۰۱ هـ ق، ص ۱۶۱ / عبدالامیر الاعسم، الفیلسوف نصیرالدین طوسی، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۷۵ م، ص ۲۸.

۱۲. عارف نامر، پیشین، ص ۵۰.

۱۳. همان، ص ۴۵.

۱۴. همان، ص ۴۶.

۱۵. ابوالحسن بیهقی، درة الاخبار و لمعة الانوار، ترجمه ناصرالدین منشی یزدی، تهران، شرکت سهامی، ۱۳۱۸ هـ ش، ص ۱۰۶.

۱۶. عبدالمحمد آیتی، پیشین، ص ۲۴.

۱۷. نصیرالدین طوسی و فخرالدین رازی، شرح الاشارات، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۱۸. عبدالمحمد آیتی، پیشین، ص ۳۲۸.

۱۹. همان، ص ۲۰۲.

۲۰. همان، ص ۲۴.

۲۱. علی اکبر قیاض، محاضرات عن الادب الفارسی و المدينة الاسلامیة، این منبع توسط خود مرحوم

